|  |
| --- |
|  |
| چرا امام حسن علیه السلام صلح كرد؟ |
|  |
| بخش اول: دلايل صلح  الف: از منظر جبهه معاويه: هدف اصلي معاويه «وصول كم هزينه به هدف» (يعني همان حكومت) بود؛ زيرا مي دانست صاحب اصلي حكومت امام حسن(عليه السلام) است و براي به دست آوردن حكومت بايد ـ هر چند در ظاهر ـ صاحب اصلي آن را قانع و متعهد بسازد و بهترين راه آن صلح بود.  به اين ترتيب معاويه از نتايج نگران كننده جنگ كه بارها به آن تاكيد داشت و عواقب درگيري با فرزند رسول الله كه جايگاه معنوي و اعتقادي مهمي ميان مردم داشت، در امان مي ماند.   تاريخ هم نشان مي دهد هدف معاويه «سلطه» بود كه با صلح بهتر تأمين شد. وي در خطبه اش در نخيله گفت: «من با شما جنگيدم كه سلطه خود را بر شما ثابت كنم و اين را خدا (با صلح) به من داد و شما ناراضي بوديد.» (شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 4، ص 16.)   در كنار هدف اصلي، وي پنداشته بود كناره گيري امام حسن از حكومت به نفع او، در افكار عمومي به معناي كناره گيري از خلافت تلقي خواهد شد و او به عنوان خليفه قانوني معرفي خواهد شد. مؤيد اين نظر بيعتي است كه معاويه از مردم به عنوان خلافت خود مي گرفت.   دستاورد ديگر اين بود كه در صورت رد صلح از سوي امام و ادامه جنگ و شهادت امام، هيچ دستاويزي براي قيام هاي مخالفان و... نمي ماند.   روشن است كه با پذيرش مصلحتي صلح از سوي امام حسن (عليه السلام) و به بيان ديگر پذيرش «ترك مخاصمه» دستاورد رفع مسئوليت در صورت قتل امام، از بين مي رفت. درباره حس سود جويانه و رسيدن به خلافت هم كه امام حسن بارها حتي نزد خود معاويه موضوع واگذاري موقت حكومت و تفكيك حكومت و خلافت را مطرح مي كرد. (بحارالانوار، علامه مجلسي، ص 44، ج 10، ص 138و امالي، شيخ طوسي، دارالثقافة، قم، 1413 ق، ص 561.) در مورد هدف اصلي «وصول كم هزينه معاويه به حكومت» سخن خواهيم گفت.   ب. دلايل صلح از منظر جبهه امام: جريان شناسي دقيق دو طيف متعارض (صالحان و ناصالحان) نشان مي دهد، «دنيازدگي و عدم دينداري»، مردم در نهايت موجب پذيرش صلح از سوي امام حسن شد؛ لذا آن حضرت اين دو را به عنوان عامل صلح معرفي و با تعبير «عبيد الدنيا» از آنان ياد مي كند. (بحارالانوار، ج 44، ص 21.)   نقاط اوج اين رويكرد را مي توان در استقبال نكردن مردم از حضور در اردوگاه جنگ امام حسن يافت، به گونه اي كه امام حسن فرمود: «... شگفتا از مردمي كه پي در پي نه حيا دارند، نه دين... اف بر شما اي بردگان دنيا...» (همان، به نقل از الخرائج و الجرائح، راوندي، موسسه امام مهدي، قم، 1409 ق، ج 2، ص 575.)   همين طور در سردادن شعار زندگي، وقتي كه امام فرمود: معاويه ما را به چيزي فراخوانده است كه عزت و عدالت در آن نيست. اگر زندگي دنيا را مي خواهيد، مي پذيريم و اين خار در چشم را تحمل مي كنيم و اگر مرگ را بخواهيد آن را در راه خدا ارزاني مي داريم.» راوي مي گويد: همه فرياد زدند: «بل البقية و الحياة.» (بحارالانوار، ج 44، ص 21.) مباحث مترتب بر دنياگرايي مردم را مرور مي كنيم.   1. آثار دنياگرايي و دين نداشتن در رفتار مردم: اين آثار در قالبهاي مختلف خود را نشان داد كه به واقع برخي محققان اين آثار و معلولها را به جاي علت صلح مطرح مي كنند. برخي از اين آثار عبارتند از:  پيمان شكني: وقتي سپاه قيس بن سعد قبيله به قبيله به معاويه پيوستند، امام فرمود: «... (پس از شهادت پدرم) با من به اختيار بيعت كرديد و من هم پذيرفتم و در اين راه بيرون آمدم و خدا مي داند كه چه تصميمي داشتم، ولي از شما سرزد آنچه سر زد.» (الفتوح، ج 4، ص 290.)   خيانت به امام: رويكرد دنياگرايي مردم ـ به ويژه خواص ـ را در قيام و صلح حسني در آيينه خيانتهايشان بايد ديد، چنان كه معاويه در آغازين لحظات اكثر آن را جذب كرد از جمله فرماندهي از قبيله كنده را با پانصد هزار درهم خريد و او با دويست نفر به معاويه پيوست و امام فرمود: من بارها به شما گفته ام كه شما وفا نداريد و بنده دنياييد.» (بحارالانوار، ج 44، ص 20.)   مصمم نبودن به مبارزه: براي نمونه وقتي جارية بن قدامه نزد حضرت آمد و تقاضاي حركت به سمت دشمن كرد. امام فرمود: اگر همه اين مردم مثل تو بودند، رهسپارشان مي كردم؛ ولي نصف يا يك دهم مردم اين عقيده را ندارند.» (همان، ج 34، ص 18 و ر.ك. به: سيره پيشوايان، ص 110؛ حقايق پنهان، ص 216 و 213.)  2. بازتاب دنياگرايي مردم در جبهه امام: تنها ماندن امام حسن(عليه السلام): حضرت بارها با اين حقيقت تلخ روبه رو شد از جمله: در آغاز جنگ، وقتي به پل منيع رسيد، حجر بن عدي از سوي حضرت، مردم را در مسجد جمع كرد و كوشيد آنان را به جنگ تهييج كند. اما همه سكوت كردند؛ به گونه اي كه عدي بن حاتم برخاست و گفت: سبحان الله! چقدر سكوت شما زشت است. آيا به امام و فرزند پيامبر خود پاسخ نمي دهيد. (مقاتل الطالبيين، ص 59؛ امالي طوسي، ص 559.)   امام در برابر اعتراضها به صلح هم مي فرمود: «سوگند به خدا! حكومت را به معاويه نسپردم؛ مگر اينكه ياراني نيافتم.» (احتجاج، طبرسي، ج 2، ص 71، بحارالانوار، ج 44، ص 147، بحارالانوار، ج 85، ص 212). حتي در دعاهاي امام نيز اين مطلب هست.   نااميدي از وصول به هدف با اقدام نظامي: هدف اصلي نظام امامت جامعه سازي و صيانت از جامعة النبي است. جنگ و صلح اموري فرعي اند كه در مسير جامعه سازي، به دليل تعارض بناي جامعه جديد با منافع گروه هايي كه از وضع سابق بهره مي برند، پيش مي آيد وگرنه ائمه فارغ از اين امور مشغول جامعه سازي اسلامي و تحقق مدينة النبي مي شدند.   امام حسن(عليه السلام)هم در اين مسير ناچار به جنگ شد و پس از تنهايي، نااميدي از ادامه وصول به هدف با اقدام نظامي پيش آمد. امام هنگام امضاي صلح نامه فرمود: «اينك پيش آمد من، به نااميدي از حقي كه زنده دارم و باطلي كه بميرانم، رسيد.» (علل الشرايع، شيخ صدوق، مكتبة الداوري، قم، ص 221. و ر.ك.به: تاريخ طبري، ج 3، ص 165؛ الفتوح، ج 3 و 4، ص 292 ـ 294؛ اعلام الوري؛ ج 1، ص 403.)   پذيرش گزينه صلح: اين بخش از تصميم امام پيامد طبيعي حوادث قبلي و نااميدي از وصول به هدف با جنگ بود. رواياتي كه امام حسن در آنها مي گويد «اگر ياراني داشتم، صلح نمي كردم...» گوياي اين است كه امام صلح را به عنوان استراتژي اتخاذ نكرد؛ بلكه طبق وضعيت موجود ناچار به استفاده از آن شد. (نمونه اي در پاسخ امام به زيد بن وهب جهني: ر.ك.به: احتجاج، ج 2، ص 69.)   بخش دوم: آثار صلح  آيا منافعي كه امام از ترك جنگ به دست مي آورد، قابل رقابت با دستاورد معاويه بود؟ آيا دستاورد امام حسن(عليه السلام)از اين اقدام بيشتر از دستاورد احتمالي وي از جنگ بود؟   در صورت مرجوح بودن دستاوردهاي امام، آن حضرت نبايد صلح را بپذيرد. آثار آينده نشان مي دهد كه در هر دو صورت دستاوردهاي امام راجح بود. براي اين منظور بايد آثار صلح را مرور كنيم.   1. بقاي نظام امامت: اصلي ترين اثر صلح بقاي نظام امامت براي حفظ اسلام بود. امام در جواب ابوذر غفاري فرمود: «اردت ان يكون للدين ناعي»؛ خواستم حافظي براي دين باقي بماند. (حياة الامام الحسن بن علي، باقر شريف قرشي، دارالبلاغة، بيروت، 1413 ق، ج 2، ص 269؛ حقايق پنهان، ص 215.)   2. بقاي شيعيان:  امام به ابوسعيد عقيصا فرمود: «اگر صلح نمي كردم، روي زمين از شيعيان ما كسي نمي ماند.» (بحارالانوار، ج 44، ص 1، و موارد ديگر. ر.ك.به: همان، ص 106، 57؛ و ج 85، ص 212؛ حلية الاوليأ، ج 2، ص 36؛ حياة الامام الحسن بن علي، ج 2، ص 178.)   3. حفظ دين و رعايت مصلحت امت پيامبر:  در آن موقعيت روم شرقي آماده حمله به نظام اسلام بود و جنگ داخلي موجب وصول آنان به هدف نابودي اساس اسلام مي شد. (سيره پيشوايان، ص 97.)   امام هم مي فرمود: «ترسيدم ريشه مسلمانان از زمين كنده شود... خواستم دين خدا حفظ شود.» (حقايق پنهان، ص 197؛ به نقل از حياة الامام الحسن، باقر شريف قرشي، ج 2، ص 280 و ر.ك.به: همان، ص 276.)   هر چند اين سخن عام است و ممكن است منظور غير از خطر روم شرقي باشد، ولي اصل حفظ دين در آن لحاظ شده است. امام بارها اشاره مي كرد كه مصلحت و حكمت اين كار، هر چند پنهان، خيلي مهم است. از جمله نزد معاويه فرمود: «من مصلحت امت را در نظر گرفتم و... در اين كار جز صلاح و دوام مردم را نخواستم.» (بحارالانوار، ج 44، ص 54 و ر.ك.به: احتجاج، ج 2، ص 67.)   4. ترجيح امنيت بر اختلاف:  امام هنگام كوچ از ساباط فرمود: «انس، آسودگي و آشتي ميان مردم از جدايي، ناامني، كينه ورزي و دشمني كه شما خواهانيد، بهتر است.» (الفتوح، ج 3، ص 289 و 295.)   5. تامين عزت واقعي:  صلح هر چند در ظاهر عقب نشيني بود؛ اما به واقع عامل عزت شيعيان و شكست ناپذيري ابدي آنان شد؛ لذا امام در برابر سليمان بن صرد كه به عنوان مذل المومنين به امام سلام مي دهد، فرمود: سوگند به خدا! اگر زير دست و در عافيت باشيد، نزد من محبوب تر است از اينكه عزيز باشيد و كشته شويد.» (الامامة و السياسة، ص 163 و ر.ك.به: موارد ديگر: همان 166، تاريخ ابن عساكر، ترجمه الامام الحسن، ص 171.)   در پرتو آثار  اين آثار نشان مي دهند كه:  1. اقدام نظامي و تداوم جنگ فاقد دستاورد معين و قابل اعتنا بود و صلح تاكتيكي (ترك مخاصمه) نسبت به جنگ راجع بود. همين طور در مقايسه دستاورد دو طرف از صلح، دستاورد امام به مراتب بيشتر بود؛ زيرا يكي از دستاوردهاي امام، از ترك مخاصمه حفظ اصل موجوديت نظام امامت و شيعيان بود و اگر چنين نمي كرد، اينها از بين مي رفت.   آنچه معاويه به دست آورد وصول به حكومت بود كه البته دوام چنداني هم نياورد و با قيام امام بعدي از همين نظام امامت در خطر، به طور كلي متزلزل شد؛ اما نظام امامت با حفظ اصل امامت و موجوديت شيعه، هر چند به گونه اي حداقلي، بقاي خود را تضمين كرد و شيعيان در فرصت هاي مناسب آينده به بازسازي خود پرداختند.   2. ادعاي ناكار آمدي صلح به دليل وفادار نماندن معاويه به شرايط و اعمال استبداد عليه شيعيان (حقايق پنهان، ص 198.) صحيح نيست؛ چون تأمين هدف اصلي [تداوم نظام امامت به عنوان نگهبان انقلاب پيامبر] به عصرهاي بعد هم مربوط مي شود. اين هدف با اين صلح تامين شد و اقليت شيعه و اصل امامت با حفظ موجوديت خود از اين تنگة سخت گذشت؟   3. ادعاي برابري صلح با شكست و ذلت (برداشت حجر بن عدي، بحارالانوار، ج 44، ص 57.) هم درست نيست؛ چون با حفظ امامت و تشيع، خطر نابودي كامل آنها از بين رفت و چه پيروزي از اين بالاتر. (همان، پاسخ امام به حجر.)   4. تدبير صلح در برابر خطراتي كه اساس تشيع، اسلام و امامت را تهديد مي كرد، نشان مي دهد كه اين تصميم از روي جهل و كم كاري هم نبود. (برداشت ابوسعيد از صلح، همان، ص 1.) امام هم با اشاره به پنهان بودن مصلحت صلح و تشبيه آن به داستان سوراخ كردن كشتي و... توسط حضرت خضر و شكايت موسي... فرمود: «وقتي من از جانب خدا امام مسلمانانم، نبايد در جنگ و صلح مرا به ناداني متهم كنيد؛ گرچه حكمت و علت آن را ندانيد و امر بر شما مشتبه شود.» (همان.)   5. اتهام نداشتن خط مشي ثابت توسط ائمه هم درست نيست؛ زيرا هدف اصلي حفاظت از نظام پيامبر و جامعه سازي اسلامي در سايه حفظ امامت است كه طبق شرايط به شيوه هاي مختلفي اجرا مي شود. صلح يا جنگ هدف نيستند تا ائمه متهم به تشتت و پراكندگي هدف ها شوند؛ بلكه شيوه هاي وصول به هدف اند. از اين رو شهيد مطهري معتقد است: «اگر واقعاً امام حسن به جاي امام حسين بود، كار امام حسين را مي كرد و اگر امام حسين به جاي امام حسن بود، كار امام حسن را مي كرد.» (سيري در سيره ائمه اطهار، 60.)   6. اين كار از روي روحيه سازش كاري و ترس و راحت كردن خود هم نبود؛ لذا امام در پاسخ عبدالله بن زبير فرمود: گمان مي كني من از روي ترس و زبوني با معاويه صلح كردم؟... واي بر تو! هرگز ترس و ناتواني در من راه ندارد. علت صلح من وجود ياراني همچون تو بود كه ادعاي دوستي با من داشتند و در دل نابودي مرا آرزو مي كردند. (حياة الامام الحسن بن علي، ج 2، ص 280 و ر.ك.به: سيره پيشوايان، ص 93 ـ 94.)   نتيجه  دليل عمده پيشنهاد صلح از سوي معاويه «وصول كم هزينه به حكومت» بود و عامل عمده در پذيرش صلح از سوي امام عدم همراهي و فداكاري مردم ـ به ويژه خواص ـ بود كه ناشي از دنياگرايي و راحت طلبي آنان مي شد و به بروز رفتارهايي چون پيمان شكني، خيانت و... انجاميد.   بازتاب اين رفتارها به ترتيب تنها ماندن امام، نااميدي از وصول به هدف به وسيله جنگ و پذيرش ترك مخاصمه بود. آثار صلح (بقاي نظام امامت، شيعيان، دين،...) هم نشان داد كه دستاورد امام به مراتب بيشتر از دستاورد معاويه بود. همين اثار گوياي اين است كه: صلح كارآمد، برابر با پيروزي، از روي هوشياري، براساس حفظ خط مشي اصلي، شجاعت و رعايت مصالح امت اسلامي بود. همين صلح، آثاري را در پي داشت كه قيام حماسي امام حسين(عليه السلام)آن را تكميل كرد و بقاي اسلام را تضمين نمود.   معرفي چند اثر براي مطالعه بيشتر  1. حقايق پنهان، پژوهشي از زندگي سياسي امام حسن مجتبي، احمد زماني.  2. صلح امام حسن پر شكوه ترين نرمش قهرمانانه تاريخ، شيخ راضي آل ياسين، ترجمه سيد علي خامنه اي.  3. فصلنامه فرهنگ كوثر، ش 55 (ويژه نامه امام حسن(عليه السلام"، ش 56.  4. سيري در سيره ائمه اطهار، شهيد مرتضي مطهري |